

جشنواره ملی جماران

هم آفرینی ملی حلقه‌های میانی
در راستای شکل‌دهی حرکت عمومی
در گام دوم انقلاب اسلامی

طرح دختران بصیرا



سرکار خانم

معصومه رمضانی



طرح دختران بصیرا

یکی از خواهرها آمد، عرض کردم خدمتان حالا من یک کم پراکنده هم صحبت می‌کنم؛ عذرخواهی می‌کنم. آمد گفت که من حالا چه کار کنم با این وسعت و قتم این است، معذوریتم این است، ولی خیلی دوست دارم برای امام زمان (عج) کار کنم. که دیگر در صحبت هایش خانم کاشانی بودند ایشان. انتهای صحبت هایمان، ایشان گفتند که ببین من فقط می‌توانم هر سه شنبه نماز امام زمان (عج) برگزار کنم، نماز استغاثه به امام زمان (عج) را احیا بکنم؛ چون در ایام کرونا دیگر خیلی کم‌رنگ شده است در محله مان دیگر زیاد خانم ها نماز امام زمان (عج) نمی‌خوانند و این‌ها؛ متوسل بشویم به امام زمان (عج) و دعا و توسل؛ انتهای جلسه هم حالا ببینیم در محل چه کسی مشکلی دارد؟ چه کسی دختر دم بخت دارد، جهیزیه می‌خواهد؟ چه کسی بچه دارد، شیر خشک می‌خواهد؟ از این مشکلات محل را مثلاً می‌توانیم برطرف کنیم.

از دی ماه هزار و چهارصد و یک تا الان که اردیبهشت هزار و چهارصد و سه هستیم؛ جناب کعب، یک سه شنبه تعطیل نبودند ایشان. یک سه شنبه تعطیل نبودند و می‌توانم شماره بدهم مصاحبه کنید با ایشان. هر سه شنبه ایشان نماز امام زمان (عج) را برگزار کردند، حالا یا در خانه ی خودشان، یا در خانه ی همسایه های محله ی خوشان؛ و بعد از نماز هم حالا مثلاً صغری خانم چه مشکلی دارد؟ کبری خانم چه مشکلی دارد؟ بنشینند دورهمی، جهادی مشکل محله ی خودشان را برطرف بکنند.

یا مثلاً یک سمنویی، یک ترشی ای چیزی درست بکنند بفروشند؛ آن مازادش را، سودش را مثلاً خرج مسائل فرهنگی شهرستان بکنند. خب

خیلی هم مثلا به خود حقیر کمک کردند در این زمینه. یک وقت مثلا پولی چیزی خواستیم؛ مثلا همین آخرین بار برای غزه گفته بودند مثلا آن پیکرهای کودکان غزه را درست کنید. خب یک مقدار ما با کمبود بودجه که مواجه شده بودیم؛ از خواهران جهادی مان استفاده می کردیم.

خیلی عالی بود خانم رضانی خصوصا این بحث که گفتید خیلی از بچه ها می آیند بعدش که داغ می شوند، یعنی دغدغه مند می شوند اما نمی دانند چه کار بکنند؛ دقیقا همین کاری است که آقا به حلقه های میانی می سپارد که می گوید؛ حلقه ی میانی باید بتواند راهکار بدهد. خب؟ و به خاطر همین هم به قول شما می گوید کار من نیست، کار دولت نیست، کار هیچ دستگاهی نیست؛ چون آقا می گوید ممکن است برفرض؛ آن کار من، آن خط کلی و مسیر کلی را روشن بکند.

دقیقا هم همین طور بود؛ بله.

دقیقا. یک چند تا تجربه هم خاطر من هست خانم رضانی، وقتی خدمتتان رسیده بودیم در همان جبهه ی فرهنگی اشاره می کردید، الان دوست داشتم آقای مهرجو هم از زبان خودتان بشنود.

خب مصداق زیاد است. عرض کنم الان همه را؟

مثلا همان بحث گروه سرودها بحث روایت شان؛ این ها را چون می خواهم آقای مهرجو هم بشنوند از زبان شما.



الان عرض می‌کنم؛ مصداقی پیش برویم. در همان جلسات خانگی، همان اولین جلسه، خانم کاشانی خب لیبک گفتند. در دومین جلسه، سه نفر آمدند و گفتند خانم رضانی ما چه کار کنیم؟ یکی شان خانم ارمندی بود. خانم ارمندی به شدت پتانسیل بالایی دارد برای فعالیت با نوجوانان. یعنی یک نیروی بسیار خوبی بود که من اصلا می‌خواستم کلا بصیرا را بسپارم به ایشان. خیلی نیروی خوب، خیلی کاربلد، توانایی بالا، پتانسیل بالا، و متأسفانه خب از پیشوا، یک هفت هشت ماه باهم بودیم، یک اعتکاف هم برگزار کردیم؛ ولی دیگر از آن از پیشوارفتند و الان ساکن تهران، شهرری هستند.

و من خیلی از شان خواستم که به جبهه ی فرهنگی حداقل شهرری متصل بشوند؛ ولی قبول نمی‌کنند. می‌گویند هر جا خودت باشی، هستم؛ ولی جای دیگر را نمی‌توانم. بعد ایشان یک کانال گلدوزی گذاشتند که این کانال گلدوزی در ایتا تک است و حالا من می‌توانم لینک کانال شان هم برایتان بفرستم. و بعد از آن ما مثلا این کانال را معرفی کردیم به یک سری از دخترانمان، یک سری از دخترانمان وارد کانال شدند و الان خودشان از خانم ارمندی آموزش که گرفتند؛ خودشان برای خودشان گلدوزی دارند. حالا تکه پارچه های مختلف، چادر، جوراب، شلوار، یقه های پیراهن و این ها. و رسیدند، دختر نوجوان است ولی دارد می‌فروشد. یعنی بحث معیشت و این ها، بحث اقتصادی هم یک کمک خرجی توانسته است باشد برای خانواده اش.

خانم ارمندی در دومین جلسه آمدند و گفتند که من خیلی دوست دارم که برای نوجوانان کار کنم. گفتم چه خوب! ما قبلا داشتیم التماس می‌کردیم دیگران بیایند کمک ما باشند در بصیرا. خب شما بیایید، ما

یک مجموعه ی دخترانی داریم. ایشان هم با روی باز استقبال کردند و عرض می کنم دیگر، بسیار پتانسیل بالایی دارند. ایشان آمدند کنار دست خودمان در بصیرا. در همان جلسه ی دوم، انتهای آن جلسه، خانمی آمدند به نام خانم شاهسونند. عرض می کنم جلسه ی اول خانم کاشانی فقط آمدند گفتند چه کار کنم؟ جلسه ی دوم سه نفر آمدند. خانم ارمندی، خانم شاهسونند. خانم شاهسونند آمدند و گفتند که من در بحث جمعیت و خانواده خیلی توانایی دارم. شش ماه هم در فرمانداری به عنوان کناردست امور بانوان فرمانداری، در کارگروه جمعیت و خانواده ی فرمانداری مرتب فعالیت کردم، از این اتاق به آن اتاق، از این جلسه به آن جلسه. سرخورده شده بود ایشان. می گفت اگر می توانید واقعا پشتیبانی ام کنید، و حمایت بکنید؛ حالا اینکه حالا شما درجبهه ی فرهنگی هم هستید؛ من می آیم و کارگروه، من می آیم و اصلا کار جمعیتی می کنم. آن موقع هنوز کارگروه و این ها را نمی دانست، من می توانم کار جمعیتی انجام بدهم.

دیگر تماس گرفتم با خانم کبریایی گفتم که یک نیرویی هست این طور است، کارگروه جمعیت را می توانیم به ایشان بسپاریم؟ گفتند بیاورید باهاشان صحبت بکنیم و همه ی توانمندی هایشان را بسنجیم. ما خانم شاهسونند را معرفی کردیم که خانم کبریایی صحبت کردند، متوجه شدیم که بله خیلی توانمندی دارند ایشان. خیلی توانمندی دارند و ایشان همه ی توانایی شان دارد هرز می رود. آمدیم حمایتشان کردیم. چند تا برنامه ی، عرضم خدمتان جمعیتی، در خود شهرستان پیشوا ایشان برگزار کردند. حالا یکی همین تبلیغات محیطی بود که با حمایت جبهه ی فرهنگی ایشان آمدند چند تا تبلیغات محیطی انجام

دادند و بعد با توجه به حالا این اتصالی که جبهه ی فرهنگی ایشان را متصل کرده بود مثلا به سازمان تبلیغات؛ ایشان یک سخنران آوردند، خانم صادقی را آوردند، که حالا مادر دهه ی شصتی، صاحب نه فرزند که الان شدند صاحب ده فرزند، که حالا متاسفانه رفتند دبی. آن موقع هنوز دبی نرفته بودند. مثلا ایشان را آوردند و این ها. خیلی کار جمعیتی خوبی داشتند انجام می دادند.

کم کم انقدر کارشان خوب شد، انقدر گرفت که خود فرمانداری دوباره از امور بانوان فرمانداری تماس گرفتند با ایشان گفتند که خانم شاهسون، برگرد فرمانداری ما خودمان پشتیبانی ات می کنیم. گفت که نه، اگر بخواهم برگردم باید قرارگاه تشکیل بدهیم. یعنی توانمندی شان تا این حد بود. گفتند که ما باید قرارگاه تشکیل بدهیم؛ فرمانداری، شهرداری، امام جمعه، حوزه ی علمیه، نهادهای مردمی، حوزه ی ارشاد و بقیه، همه مان باید در قرارگاه در زمینه ی جمعیت کار بکنیم. ایشان دیگر قرارگاه جمعیت خانواده شهرستان پیشوا را شکل دادند. فعالیتشان تا یکسال ادامه داشت؛ دیگر بعد از آن آقای رعیت و آقای مشایی، خانم کبریایی و دوستان دیگر به این نتیجه رسیدیم که ایشان پتانسیل اش انقدر بالاست که حیف است فقط در پیشوا باشد. باید بیایند و متصل بشوند به جبهه ی جنوب شرق؛ و چهارتا شهرستان ورامین، پیشوا، پاکدشت و قرچک را دست بگیرند بحث جمعیتی اش را و الان تقریبا فکر می کنم دو ماهی هست که جبهه ی جنوب شرق را دست گرفتند و فعالیت جمعیتی خانواده را دارند انجام می دهند.

این در دومین جلسه، دومین نفرمان بود. سومین نفر آن جلسه را هر کاری کردیم نتوانستیم متاسفانه برایش یک کاری تعریف کنیم. خیلی

پروبال می داد، از این شاخه به آن شاخه خیلی می پرید؛ من نتوانستم حقیقت سومین نفر را جذب کنم. در جلسات بعدی مان همین طور. مثلا در یکی از جلساتمان خانم صادقیان بودند. خانم صادقی نه، خانم صادقیان بودند. ایشان آمدند گفتند که خانم رضانی من الان چند ساله دوست دارم که یک گروه سرود داشته باشم. ولی نمی دانم چه کار کنم؟ از کجا استارتش را بزنم؟ گفتم آیدی ات را بده به من، من در گروه، در گروه بصیرا به دخترها می گویم، می گویم این آیدی خانم صادقیان هست؛ گروه سرود را می خواهند تشکیل بدهند هرکس علاقه مند هست به خانم صادقیان مراجعه کند.

البته خوب راجع به توانمندی شان هم یک صحبتی کردیم از قبل دیگر. چقدر توانمندی داری؟ آیا وسیله داری؟ نداری؟ چه کار می خواهی بکنی؟ سرودش را می خواهی چه کار کنی؟ استودیویش را می خواهی چه کار کنی؟ این ها را یک مقدار با هم صحبت کردیم. گفت همسرم می تواند حمایت کند؛ من فقط آن نوجوانش را در اختیار ندارم. نمی دانم از کجا استارتش را بزنم؟ که دیگر ما ایشان را در گروه بصیرا گذاشتیم و از دختران نوجوان خواستیم که هر کدامشان علاقه مند هستند به خانم صادقیان مراجعه کنند.

در همان هفته ی اول حدود هفت، هشت نفر به ایشان مراجعه کردند از صد و بیست، سی نفر نوجوان ما و گروه سرودشان شکل گرفت. تمرین کردند، مرتب تمرین کردند؛ دیگر تقریبا فکر می کنم یک ماه بود، محرم بود، نزدیک محرم بود. چون خود محرم دیگر ایشان برنامه های مختلف تکایا و هیئات مذهبی شرکت کردند و در تکایا برنامه های هیئات و این ها شرکت می کردند و شناخته شدند. آن قدری که حالا مثلا چند

بار هم در استان تهران ازشان استقبال کردند و از ایشان دعوت کردند که در برنامه های مختلف شرکت بکنند و چون خوب هم بلد بود کارش را رسانه ای بکند، حالا هم از طرف کانال خودمان هم از طرف کانال های پیشوا، اخبار پیشوا، زود شناخته شد.

پیشوا خیلی شهر بزرگی نیست؛ یک فعالیتی یک نفر بکند ما همه مطلع می شویم. به خصوص که حالا بخواهید رسانه ای اش هم بکنید. و تقریباً ایشان هم شش، هفت ماهی که فعالیت داشتند؛ من یک شش هفت ماه هم که ایشان فعالیت داشتند، بهشان گفتم که خانم صادقیان ببینید این دختران نوجوان، یک مقدار که بزرگ تر بشوند، از دست شما خارج می شوند. هم به خاطر درس و دانشگاهشان، عرضم به خدمتون که، خانم صادقیان، عرض کردم چون ما هیئت اندیشه ورز داریم؛ هفته ای یک بار یا دو هفته یک بار حالا در گروه قرار مدار می گذاریم و می نشینیم دور هم، که حالا راجع به فعالیت هایمان فکر کنیم، هم اندیشی کنیم، چه کار کنیم؟ کجا ببریم؟ این هفته مثلاً با چه کسی باشد؟ و این ها... من به خانم صادقیان هم بعد از شش، هفت ماه که حالا برنامه اش گرفته بود و معروف هم شده بود در شهرستان پیشوا؛ گفتم ببینید چهار پنج روز دیگر این دخترها از دستتان خارج می شوند. به این دلیل که حالا سنشان بالاتر می رود؛ هم درس و دانشگاهشان شروع می شود هم اینکه از نظر شرعی خب خواندنشان در گروه سرود مشکل پیدا می کند. شما یک کاری کن برای اینکه این ها ماندگار بشوند، از همین ها ببین کدامشان فن بیانشان خوب است، می توانند، رویش را دارند، استفاده کن برای اینکه عرضم به خدمت شما روایتگر بشوند. یعنی بیایند و عرضم به خدمتتان شهدای محلات

خودشان را بشناسند و معرفی بکنند در برنامه های حالا هیئت و مذهبی که دارید، و روایتگری شهدا را با این نوجوانان شروع کن.

حالا استارتش خورد؛ یک مقدار هم جلورفتند؛ بعد خوردند به درس و مدرسه ی بچه ها. بچه ها یک مقدار ریزش پیدا کرد کلاس هایشان. ولی پیگیر هستند. یعنی این جوری نیست که حالا بخواهد رها بشود. دوست دارند که دوره ی روایتگری هم با نوجوانان داشته باشند و بعد حالا در چشم انداز آینده ی خودشان این هست که اگر پیشرفت کردند و خوب بود دوره ی روایتگری شهیدایشان، دوره ی روایتگری پیشرفت را هم بگذارند. یعنی این را در بازه ی زمانی خودشان تعریف کردند برای آینده یشان، که هرچه دختران بزرگ تر شدند، به سن مثلا دبیرستان و دانشگاه نزدیک تر شدند، روایتگری پیشرفت را هم آموزش بدهند، که حالا این بحث آموزش ها و توانمندی هایشان، ما از اساتیدی که حالا دوستان معرفی می کنند به جبهه ی فرهنگی و این ها استفاده می کنیم و بهشان معرفی می کنیم.

الان علی القاعده نه هنوز، نیاز به استاد پیدا نکردند. فقط شهدا را مرور می کنند. از سوی سایت زینبیان که مخصوص شهدای جنوب شرق است؛ یک سری اطلاعات را جمع آوری می کنند، به بچه ها می گویند. خیلی مختصر است؛ بخواهم بگویم خیلی دامنه ی کارشان گسترده است، نه! به این صورت نیست ولی استارتش را زدند. خوبی اش همین هست که استارتش را زدند که گروه روایتگری هم داشته باشند و خیلی هم خودشان پیگیرند. اگر بچه ها بیایند پای کار، چون می گویم، بحث مدرسه و درسشان هست؛ فقط ما یک بازه ی زمانی تابستان را داریم.

امسال خب به جد، خیلی، خودشان هم حتی در صحبت هایشان می گفتند، امسال در تابستان بیش تر از اینکه بخواهم روی گروه



سرودشان کار کنم، روی روایتگری شهدایی شان کار می‌کنم؛ که ان شاء الله حالا فعلا یکی دو سال همین بحث شهدایی را پیش ببریم تا آینده اگر ماندند و ماندگار شدند، بحث روایتگری پیشرفت را هم باهاشان داشته باشم، خودم دوست دارم. این صحبت خانم صادقیان است.

خانم رضانی من فکر کنم در بحث روایت، همین تاریخ شفاهی و این‌ها هم یک همچنین کاری انجام دادید یا دوسه تا کار؛ ولی احساس می‌کنم شما دیگر این خانم رضانی که الان هست، با خانم رضانی که مثلا شاید قبل از هزار و چهارصد و یک که خودش داشت کار را انجام می‌داد؛ الان به یک نگاهی مسلح است که من از آدم‌های دور و اطرافم، آن‌هایی که خصوصاً پای منبر من هستند، چجوری می‌توانم کنشگر ایجاد بکنم؟ که حالا مصادیقش هم فرمودید؛ که اصل نقطه‌ی ما هم سرهمین است.

بعد از این ماجراها که پیش آمد که حالا یکی گفت گروه سرود می‌توانم راه بیاندازم، یکی گفت نمی‌دانم در محل، یکی گفت فلان؛ هرکسی در مثلا حالا یک تعدادی که آمدند و اعلام آمادگی کردند و یک سری کارها شروع شد؛ می‌خواستم ببینم از لحاظ بصری چیزی دارند؟ می‌توانید بگویید که ما برویم، مثلا می‌گوییم، گروه سرود در فلان جا اجرا می‌کند یا کلاس گلدوزی دارد؟ مثلا از لحاظ بصری چیزی هست که ما یادداشت کنیم برای ضبط و این‌ها؟

خب مثلا شما را می‌توانم با خانم صادقیان هماهنگ کنم که زمانی که دارند با دخترانشان مثلا سرود کار می‌کنند؛ شما مثلا برسید

خدمتشان فیلم برداری کنید، صحبت بکنید. بله این ها را در فضاهایی که هستند، می توانید شما این قضیه ی مستندسازی، اتفاقا باهاشان برای امروز هماهنگ کرده بودیم که دخترانتان را آماده کنید، دیشب که قرار شد تیم مستندسازی بیاید، با سه تا از مجموعه های دخترانه مان صحبت کردیم. همین هایی که زیرمجموعه ی بصیرا بودند. باهاشان صحبت کردیم و ازشان خواستم در مجموعه ی خودشان باشند، سر یک تایم هم ما مثلا با تیم مستندسازی خدمتشان برسیم حالا راجع به شکل گیری فضا و خود بناهایشان با تیم صحبت بکنند.

اسمشان را بی زحمت می توانید بگویید؟ یا به غیر از این گروه سرود، این دو سه تا گروه که گفتید...

در همین صحبت ها و سخنرانی ها عرضم به خدمتتان که خیلی ها آمدند در مجموعه ی بصیرا به عنوان مربی، خب؟ یعنی من و خانم بزرگی که خودمان دو نفر بودیم، بعد از این سخنرانی ها متوجه شدم که چه باید بگویم و چگونه افراد را جذب کنم؛ خانم دانرّه، خانم پسندی، خانم تاجی، خانم عامری. اگر باز هم یادم بیاید. تقریبا هفت نفر بودیم دیگر، این ها به ما پیوستند. به ما پیوستند و با همدیگر فعالیتمان را شروع کردیم.

عرض کنم خدمتتان که دیدم که چقدر ما داریم اشتباه حرکت می کنیم! یک جاهایی باید این بچه ها وقت بگذارند از شهرک خودشان که مثلا نیم ساعت تا مرکز ما مثلا فاصله هست، بلند شوند بیایند این پایین. حالا یک سریشان هم ایاب و ذهاب را مشکل دارند؛ نمی دانم از فلان روستا بیایند در محله ی ما که بخواهند در محله ی ما بخواهند مثلا یک مجرای بصیرا مثلا برایشان یک نقد فیلم بگذارد، یک انیمیشن، یک نقد انیمیشن بگذارد، بپریشان سینما.

هم آن‌ها با ایاب و ذهاب مشکل داشتند، خانواده‌هایشان این را دغدغه می‌دانند، از طرفی ما هم داریم فعالیت مردمی می‌کنیم؛ اگر یک قطره خون از بینی یکی از این بچه‌ها بیاید، مسئولیتش با ما است. بعد دیدم که در ذهنم یک جرقه ای خورد، دیدم که یک سری از این بچه‌ها را خانم دانژه دارد از شهرک خودش می‌آورد به سمت مجموعه‌ی ما. یک سری‌ها را خانم پسندی دارد از شهرک خودش و محله‌ی خودش می‌آورد در مجموعه‌ی ما. یک سری‌ها را نمی‌دانم خانم عامری دارد می‌آورد. یک روز در هیئت اندیشه ورز گفتم بچه‌ها فکر نمی‌کنید ما داریم اشتباه حرکت می‌کنیم؟ خب چه کاری است؟! چرا ما همه‌ی بچه‌ها را داریم می‌آوریم در یک مرکز؟ این‌ها را بردارید شما خودتان، هر کدام تان یک بصیرا بشوید. هر کدام تان کوچک کوچک در محلات خودتان، این را حضرت آقا می‌خواهند که محلات فعال بشوند؛ در هژمونی‌های کوچک بنشینیم، هر کدامان در محله‌ی خودمان فعال بشویم.

انقدر این خانم‌ها خوشحال شدند؛ به جهت هویت دهی‌ها؛ ببینید اینکه با هم رفیق هستیم، داریم با همدیگر فعالیت می‌کنیم ولی در کنارش خب رضانی مثلا دارد مدیریت می‌کند دیگر؛ من دوست دارم یک جا باشم که مثلا خودم مدیریت کنم. این هویت بخشی را، اگر من این منیت را بردارم، به دیگران هویت بخشی را بدهم، کار درست می‌شود.

من به خانم پسندی گفتم ببین! شما در محله‌ی خودت باش، چهارف پنج تا نوجوانی که داری می‌آوری، مادرانشان شما را می‌شناسند، به شما اعتماد می‌کنند، بچه‌هایشان را می‌دهند به شما که بیاوریدشان در مرکز شهر برای بصیرا، شما در محله‌ی خودت برایشان



برنامه داشته باش. در محله ی خودت برایشان برگزار کن برنامه. اسمش هم اصلا نمی خواهد بگذاری بصیرا، هر اسمی که گذاشتید.

خانم پسندی گروه دخترانه ی ریحانة النبى (س) را شکل دادند و در محل خودشان شروع کردند به فعالیت خودشان. هیئت اندیشه ورز بصیرا بودیم می نشستیم فکر می کردیم چه برنامه ای، ولی دیگر حالا همه نمی آمدیم در یک مرکز شهر. خانم دانژه گروه دختران حنیفا را شکل دادند در محل خودشان. عرضم به خدمتتان که خانم کاظمی، ایشان هم حالا در کنارمان بودند و حالا ماجرا دارد؛ گروه دختران طهورا را شکل دادند در محل خودشان و همین جور داریم باز زیاد می شویم. الان ریحانة النبى (س) خانم پسندی را داریم، نغمه ی بهشت خانم صادقیان را داریم، دختران طهورا خانم کاظمی را داریم، حنیفا خانم دانژه را داریم. یعنی آن چهار تا، آن یک بصیرا الان شده است پنج تا مجموعه ی دخترانه، در نقاط مختلف شهر، هم اندیشی هایمان با هم هست؛ اما برنامه هایمان جدا هست. هرکسی در محله ی خودش.

اما گاهی هم تعریف می کنیم دیگر، مثلا یک برنامه ی کلی تعریف می کنیم که با هم است. اردوهایمان معمولا با هم است، اگر شب احیا داشته باشیم، مثلا در ماه رمضان، با هم است؛ اعتکافی که داشتیم، اعتکاف قبل، خب هرکدام را نمی توانستیم ده تا، ده نفر مثلا یک مسجد برداریم، برای بیست نفر مثلا یک مسجد برداریم؛ همه مان شدیم صد و شصت تا نوجوان، و همه مان با هم دست به دست هم دادیم در مسجد و برای صد و شصت تا بچه مثلا اعتکاف برگزار کردیم.

یک نکته هم این جا در حاشیه عرض کنم؛ ما در کارهای بزرگمان، حامی مالی ما قرارگاه جهادی امام حسن مجتبی علیه السلام هست.



یعنی الان می خواهید بچه ها را ببرید، صد و شصت تا اعتکاف، این ها سحری می خواهند، افطار می خواهند؛ باید چه کنیم؟ این حمایت مالی مان، خانم جهانبخش از قرارگاه امام حسن علیه السلام هست؛ ایشان چون فعالیت های ما را دیدند و دوست داشتند و می دانستند و این ها، اعتماد کردند؛ سالیان سال هم خب حالا مثلا پای منبر من بودند؛ کمک های مالی مان را هم، هم جبهه تقبل می کند، هم قرارگاه جهادی امام حسن علیه السلام.

خدا قوتتان بدهد. ما احتمالا حالا اگر من اشتباه می کنم اصلاح بکنید آقای مهرجو، احتمالا مثلا در همان تصویر برداری اش که این حلقه ی میانی بودن شما رو بتوانند به تصویر بکشند، نیاز هست اصلا با همان بچه هایی که گروه سرود دارند کار می کنند؛ بروند یک تصویری بگیرند، همین پنج تا گروه شدن بصیرا، در عین حالی که با هم هماهنگ هستند ولی آن های یک استقلالی هم دارند برای خودشان، حتی یک هویت جدا، اسم جدا، این اسامی شان هم اگر زحمتی نیست، خانم رضانی برای من در ایتا بفرستید، یا مثلا آن بچه هایی که دارند کار روایت را الان دارند تمرین می کنند که روایتگری را شروع بکنند یا کارهایی که شبیه به همین است که من تجربه فعال شدن این بچه ها حالا در قسمت های مختلف شده است.

من تصاویرش را دارم ولی اگر بخواهید برای نماز استغاثه بیابید سه

شنبه ها برگزار می شود.

خانم رضائی، من این نکاتی که شما می‌گویید، حتی می‌گویید من سعی می‌کنم، دخالت نمی‌کنم، یا مثلا سعی می‌کنم فقط رصد بکنم و این‌ها، یعنی واقعا مصداق‌هایی که من در این چندسال که هر چه تمرکز کردم روی صحبت‌های آقا که داشتند مثلا این مدل را شرح می‌دادند، یعنی کلید واژه‌هایش هم دقیقا همین است. یعنی من الان دارم می‌بینم ادبیاتی را که آقا استفاده کرده است، با چیزی که شما دارید مثلا روایتش می‌کنید یکی است؛ یعنی شما می‌گویید من دارم سعی می‌کنم، تصدی‌گری نمی‌کنم، آقا آن‌جا گفته است هدایت باید بکنید، خب؟

بله.

این نکات این موردی که شما می‌گویید ما باید برای روز ارائه که محل بیان این‌هاست، خب؟ که شما مثلا این مدل بعد از حلقه‌ی میانی شدن چطور شد؟ اصلا خاصیت یا اصلا ویژگی‌هایی که من بتوانم مردم را به کار ببرم، این هست که اصلا یک‌جایی استقلال‌هایی برایشان قائل بشوم. نخواهم دیکته بکنم برایشان که الا و بالله باید این جور انجام بدهید. این‌هایی که ان شاء الله برای روز ارائه باز مجدد حالا با کمک خانم شریفی و چند نفر دیگر از دوستان، ان شاء الله باز رفت و برگشت می‌کنیم که بتوانیم به یک نتیجه‌ی مطلوب و حق‌زحمتی که شما دارید می‌کشید را ادا بکنیم و مهم

تر از همه ی این ها، واقعا تمام دلسوزی من، یعنی تمام هم و غم من این است که این مدل تجربه ها را به سایر بچه هایی که چند سال پیش خانم رضانی هستند و الان می توانند به همچنین مدلی برسند، این تجربه ها بهشان منتقل بشود، دستشان را بگیرد ان شاء الله. ممنونم...

ببینید یکی از چیز هایی هم که خیلی نیاز هست، این هست که خود طرف دغدغه اش را داشته باشد، یعنی من در همان عهدواره ی قیام، آن سخنرانی ۹۲/۲/۲ حضرت آقا را واقعا حفظ شدم، خط به خطش، مطلبش، آن قسمتی که راجع به مثلا منابع مالی، هدر نرفتن منابع مالی بود، همه را می گویم، ریز به ریز خواندم، و بعد که وارد جبهه ی فرهنگی هم خب شده بودیم و این عهدواره را آمده بودیم، دوستانی که انتخاب می کردم، ازشان می خواستم که نکته به نکته در کتاب پای کار انقلاب، اگر کلش را هم نمی خوانند، آن سخنرانی ابتدایی را بخوانند، جزوه برداری کنند، مباحثه بکنند، نکاتش را در بیاورند. همه ی این ها را مرتب با بچه ها پیگیر بودیم.

یعنی خانم هایی را پیدا می کردیم، می آمدند، دغدغه ی نوجوانانه داشتند، وصلشان می کردیم به بصیرا. ولی خب یکسری شان دغدغه ی نوجوانانه نداشتند، کارهایی بلد بودند مثلا مثل خانم شاهسون، که مثلا به جمعیت وصل شد، مثلا یکی خانم صادقی، خانم صادقیان نه، خانم صادقی به عفاف و حجاب مثلا وصل شد؛ عرضم به خدمتان، خانم ... به کارگروه مهدویت وصل شد و این ها. برای این خواهرانی که حالا ایجاد دغدغه کرده بودیم در سخنرانی، اگر کار نوجوانانه



نمی خواستند بکنند؛ تعریف می کردیم یکی از مثلا کارگروه ها را و می آوردیمشان ذیل یکی از کارگروه های جبهه ی فرهنگی، برای همه ی این ها ما، کتاب ۹۲/۲/۲ را آن سخنرانی ۹۲/۲/۲ را مرتب خواندیم، مباحثه کردیم و درآوردیم. اینکه شما می فرمایید مثلا مباحثتان خیلی شبیه به سخنان حضرت آقااست به خاطر این است که مرتب داریم این مطالب را مرور می کنیم و هرچه داریم الحق و الانصاف از خود سخنرانی های حضرت آقا و از لسان ایشان خارج شده است و هرچه داریم از ایشان هست.

یک نکته ای هم حالا من باب ختم کلام، اطاله ی کلام هم شد عذرخواهی می کنم، ختم کلام عرض کنم اینکه به عنوان حلقه ی میانی حالا جدای از اینکه باید ایجاد دغدغه بکنیم، جدای از اینکه باید کار تعریف کنیم، جدای از اینکه باید نظارت هم داشته باشیم، اینکه یک چشم و گوش بینایی هم داشته باشیم.

مثال عرض کنم باز مصداقی خدمتان، ما برای این اتفاق، خب صد و شصت تا نوجوان را ثبت نام کرده بودیم، چهل نفر هم در لیست انتظار ما بودند. با اینکه آموزش و پرورش هم پنج تا مسجد دانش آموزی برداشته بود که مختص دانش آموزان دختر بود؛ ولی خب چون از قبل، از سال قبل مدام تعریف کرده بودند ما می خواهیم با مجموعه ی بصیرا باشیم، ما می خواهیم با مجموعه ی بصیرا باشیم، خیلی ها استقبال کردند و آمدند سمت ما.

عرضم خدمتان که من چهل نفر هم در لیست انتظار بود؛ بعد خواهران حوزه ی علمیه ای را می شناختم که همه نشستند و هیچ کاری نمی کنند. تماس گرفتم با حوزه ی علمیه و ازشان خواستم که شما هم یک مسجد بردارید! من دیگر نمی رسم، من چجوری صد و شصت

نفر را جا بدهم؟! دویست نفر را جا بدهم در یک مسجد؟! حالا شانس آوردم مثلا این مسجد، مسجد هاشم آباد پیشوا نام دارد، مسجد هاشم آباد مثلا دو طبقه است می توانم این هفتادتایشان را طبقه ی پایین، هشتادتایشان را طبقه ی بالا جا بدهم. بیایید این عرضم به خدمتتان شما هم یک مسجد بردارید و این ها.

دیگر مدام صحبت، مدام تماس و این ها؛ این ها راغب شدند که خوب باشد ما یک مسجد مثلا محله ی سناردک، برای نوجوانان کنار می گذاریم، می رویم صحبت می کنیم، چرت های شمارو به سمت ما، ما هم خودمان یک تبلیغاتی می کنیم، مثلا نوجوان بیاید. که این جا عرض می کنم، دیگر از خانم کاظمی بود مسئول آن اعتکاف، خواستم که دختران را رها نکنید و شما هم یک گروه دخترانه بزنید. این جا بود که گروه دخترانه ی طهورا هم شکل گرفت و خانم کاظمی مسئولشان شد از اعتکاف امسال و ما اضافه ی بر سازمان مان که باید ثبت نام بکند را فرستادیم مسجد سناردک، آن ها هم خودشان تبلیغ کردند، یک اعتکاف دخترانه برداشتند و از همان جا هم دختران طهورا شکل گرفت. تقریبا مثلا چقدر از ماه رجب می گذرد؟ همین، پنج، شش ماه.

ولی نکته ام این جا بود که در همان اعتکافی که ما خودمان در مسجد برداشته بودیم، خوب آمدند، یک سری خانم هایی از همین قرارگاه جهادی آمدند، مثلا به عنوان اینکه کادر تدارکاتمان بشوند. من اصلا دغدغه ی تدارکات را نباید داشته باشم دیگر! شام و نهار و سحر و افطار. من فقط در بحث فرهنگی شان با ایشان فعالیت می کردم و دوستانی هم که آمده بودند پای کارم. در این اعتکاف یکی از خواهرها خودش پیشنهاد داد، گفت منم می توانم بیایم کمکتان کنم؟ مثلا

کنار دستتان، هر کمکی بگویید از نمی دانم جارو کردن و نمی دانم کار فرهنگی و این‌ها هرچه باشد، کمکتان می‌کنم.

چون نیرویمان کم بود. باز صد و شصت تا دختر نوجوان، در دو طبقه‌ی مسجد، هشتادتا طبقه‌ی بالا، هشتادتا طبقه‌ی پایین. شش، هفت نفر انصافا کم بود و این‌ها. من ازشان خواستم، گفتم باشد اشکال ندارد، شما بیایید کمک ما. ایشان خانم عامری بودند آقای کعب! به قدری روحیه‌ی فان داشتند، اینکه می‌گویند باید حلقه‌ی میانی چشم و گوشش هم باز باشد همین است. من می‌دیدم ایشان بیش تر از ما جذب می‌کنند نوجوانان را. آخر شب می‌روند، مثلا می‌گویند، می‌خندند، اصلا یک واقعا روحیه‌ی طنزشان، روحیه‌ی فانشان، جذب نوجوانشان خیلی بالا بود! به قدری که سه روز بعد از اعتکاف، بچه‌ها می‌گفتند که خانم رضانی، می‌شود با خانم عامری یک اردو ببرید؟ خودتان هم نیامدید، نیامدید! ایندفعه خانم عامری را بگویید بیاید. ما تقریبا از سه روز بعد شروع شد، مدام گفتند، گفتند، گفتند؛ ما یک هفته بعد از اعتکاف امسال بردیم بچه‌ها را دریند؛ با محوریت خانم عامری.

و بعد از آن بود که ازشان خواستم بیایند کارگروه تاگ جبهه‌ی فرهنگی را دست بگیرند و الحمدلله الان کارگروه تاگ را دادیم بهشان، برنامه ریزی کردند، طرح و برنامه هایشان هم مدور کردند و فرستادند برای دبیر جبهه، و منتظر پشتیبانی هستند برای اتوبوس و حالا اماکنی که خودشان در طرح و برنامه شان نوشتند؛ که ان شاء الله ما در جبهه‌ی فرهنگی هم در خدمت این خانم باشیم.

این خانم که اصلا منفعل بود‌ها! اصلا هیچ فعالیتی در شهرستان پیشوا نداشت. ولی همین در اعتکاف ما متوجه شدیم، به عنوان

خادم هم آمده بودند بنده ی خدا مثلا کمک دست ما باشند چون دوست داشتند اعتکاف بروند، ولی راه دور هم نروند، در مسجد محله ی خودشان باشند. گفتند آره من مسجد هاشم آباد را چون در را بستیم روی خواهران محله، گفتیم این جا برای نوجوانان است، فقط نوجوانان می آیند. شما به عنوان بزرگ تر در مسجدهای دیگر بروید. این خانم اصرار کرد گفت تو را به خدا من بیایم در مسجد محل خودمان کمکتان می کنم و همین کمکتان می کنم شد کارگروه تاگ جبهه ی فرهنگی.

